

هو العليم

بیان بعضی از نکات در بابا اجتهاد و همین طور
اهمیت تاریخ و مطالعه کتب اهل سنت

سلسله دروس خارج فقه - ارتداد - جلسه ششم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تلمیذ: اگر مرحوم آقا - رضوان الله تعالى عليه -

در کتبشان مطلبی را از بزرگی نقل کنند و رد نکرده

باشند آیا علامت این است که ایشان این مطلب را

قبول دارند؟!!

استاد: نه، دلیل نمی شود. فقط خواسته اند تا نظر

او را هم تا حدودی بیان کنند. یعنی من مواردی

دیده ام که بدون تعرّض، نظر خودشان را فرموده اند،

آن را هم فرموده اند و در کنارش نقل کرده اند.

تلمیذ: اگر قرینه ای ذکر نکرده باشند؛ مثلاً مطلق

مطرح کرده اند و فقط نظر خودشان را فرموده اند

بلکه به عنوان شاهد نقل کرده اند.

استاد: اگر شاهد باشد، خودش قرینه است.

تلمیذ: من باب مثال در بحث اقسام تجلیات و

مکاشفات و مشاهدات که از شرح گلشن راز نقل

کرده اند، دیگر متعرض چیز دیگری نشده اند.

استاد: بله، این مطلب در جلد اول الله شناسی

هست. نمی‌توانیم بگوییم که دلیل بر این است که همه آن مطالب را قبول دارند. نخواسته‌اند رد کنند یا می‌خواستند بفرمایند که فلان شخص هم این حرف‌ها را زده است. در هر صورت دلیل نمی‌شود، چون مواردی وجود دارند که قطعاً نظر، نظر خلاف است ولی در مقام رد هم بیان نکرده‌اند.

تلمیذ: پس دلیل بر نقل چیست؟!!

استاد: بالأخره همان اطلاع است. از نقل مجموع مطالب، مطلب به دست می‌آید، آن وقت با اینها مقایسه می‌کنید. یعنی اول باید احراز مبنا شود، آن وقت انسان منطبق کند که آیا این صحیح است یا نه.

تلمیذ: نظر ایشان لازم است. من باب مثال مواردی در مشاهداتش هست که مثلاً اگر نور کوکب دید یا اگر نور شمس دید یا اجرام سماوی یا اجرام ارضی را دید، علامت این مطلب است. اینها مطالبی نیست که انسان بتواند با مبنا به دست بیاورد. او نظر می‌دهد و ایشان هم این را نقل می‌کنند و رد می‌شوند و هیچ نمی‌فرمایند که نسبت به افراد درست یا غلط

است.

استاد: همین بحثی که اشاره می‌فرمایید، دقیقاً در راستای مباحث اطلاق است. اگر در جای دیگر معترض این قضیه نشده‌اند و ما از جای دیگر مبنا را به دست نیاوردیم، صرف نقل این قضیه در اینجا بدون تعرّض به اشکال، القاء در مهلکه است. پس معلوم می‌شود این مورد نظر است. یعنی اگر خلاف باشد و در جای دیگر بیان نکرده باشند، این خود قرینه می‌شود بر اینکه این باید مورد نظر باشد.

تلمیذ: این از آنجاهایی است که می‌توانیم بگوییم اراده جدی باید باشد.

استاد: بله، احسنت! آن چیزی که می‌خواستم بگویم این است که اگر آن غرض عقلائی در این منحصر شود بدون احتمال غرض عقلائی دیگر، ما می‌توانیم استفاده اطلاق کنیم.

آیا همه رفقا برای این روایات باب ارتداد آمادگی دارند؟ باید حضور ذهن داشته باشند، چون روایات خیلی زیاد هستند.

تلمیذ: آیا روایات و نظر شیعه؟

استاد: بله.

تلمیذ: روایات سنی‌ها چه؟

استاد: حالا آنها را هم عرض می‌کنم. حتماً باید آنها را هم در نظر گرفت ولی آنچه فعلاً مطرح است، همین روایاتی است که در وسائل و مستدرک هستند.

تلمیذ: لازمه این مطلبی که الآن فرمودید این است که شخص باید بر تمام کتب مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - تسلط داشته باشد.

استاد: باید تسلط داشته باشد.

تلمیذ: و همین‌طور به معصومین علیهم‌السلام می‌رسیم.

استاد: بله.

تلمیذ: آیا در فرمایشات معصومین هم باید تسلط داشته باشیم؟

استاد: باید تسلط داشت. یعنی این‌طور نیست که خیلی باز مطلب را مطرح کنند، حساب و کتاب دارد! یک وقت هست که ما بخواهیم مثل دأب متعارف حوزه مطالب را مطرح کنیم، خیلی دستان باز است، اما یک وقت می‌خواهیم ببینیم که واقعیت چیست.

این شوخی نیست! یعنی می‌خواهیم مسئله‌ای را بر
گُرده عصمت بگذاریم و می‌خواهیم بر گُرده معصوم
علیهم‌السّلام بگذاریم یا می‌خواهیم یک مطلب را بر
کتابُ الله تحمیل کنیم! نمی‌توانیم به اطلاق تمسّک
کنیم که از آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْزَنْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْزَنْكُمْ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲ ﴿وَمَنْ لَّمْ
يَحْزَنْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۳
استفاده قضاوت مرأه کنیم! نمی‌شود! هر چیزی
حساب و کتابی دارد! همین‌طور با هر احتمالی و
حداقل عدم احراز قیدی نمی‌توانید بر گُرده آن
بگذارید؛ حتی بدون تتبّع کافی! این تتبّعات اجمالی
ملعبه قرار دادن کتاب الله است! ملعبه قرار دادن
معصوم است و صحیح نیست!

تلمیذ: با این بیانی که در مورد اجمال کتاب

^۱ . سوره مائده (۵) آیه ۴۴. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۸:

«و کسانی که طبق حکم خدا حکم ندهند از کافرانند.»

^۲ . سوره مائده (۵) آیه ۴۵. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۸:

«و کسانی که طبق حکم خدا حکم ندهند از ستمکارانند.»

^۳ . سوره مائده (۵) آیه ۴۷. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۸:

«و کسانی که طبق حکم خدا حکم ندهند از فاسقانند.»

فرمودید، پس ما برای درس خواندن هم که خودبه خود یک سری اشکالاتی از جهت سند و بیان و نقل راوی و هزاران اشکالی که حضرت عالی هم طبق ممشای قوم خیلی از آنها را قبول ندارید، دست ما نسبت به احکام غیر از مسائل سلوک بسته است دیگر.

استاد: واقعیتش را بخواهید غیر از ضروریات بله! واقعیتش این است.

تلمیذ: یعنی آیا حضرت عالی انسدادی هستید؟! استاد: واقعیتش این است که غیر از ضروریات بله! البته ما مکلف به همین ظواهر هستیم.

تلمیذ: این چطور جمع می شود؟! این مسئله ای است که برای خود بنده هم مطرح است، حالا شاید خودمان هم بخواهیم برای مردم مطرح کنیم، خودش اشکال ایجاد می کند! ظاهراً از حضرت آقا - رضوان الله تعالی علیه - نقل است که انسان در فتوا باید از جانب حق و از سرّ الله اخذ کند. آن روایتی که در مصباح الشریعه هست^۱ و از یک طرف هم می فرماید

^۱ . مصباح الشریعة، الباب السادس فی الفتیاء، ص ۱۶:

که ما محکوم به ظواهر هستیم، بعد هم روایاتی داریم

که **«الْمَخْطِئُ أَجْرٌ وَ الْمَصِيبُ أَجْرَانِ»**^۱ و یا سیره

ائمة اطهار علیهم السّلام برای توجیه کردن افراد برای

مقام افتاء؛ این دو چگونه جمع می شوند؟

استاد: یک مسئله اجتهاد داریم و یک مسئله افتاء.

اینکه شما می فرمایید، در مقام افتاء صحیح است؛

یعنی مجتهدی که خودش را در معرض افتاء قرار

می دهد، باید مصداق برای روایت مصباح الشریعه

باشد **و لا شکّ و لا شبهةَ فیهِ**. ولی یک وقت مجتهد

خودش را در مقام افتاء قرار نمی دهد بلکه واقعاً طبق

«قال الصادق علیه السلام: لا یحلّ الفُتْیا لِمَن لا یستفتی مِنَ الله عزّوجلّ بِصَفَاءِ سِرِّهِ، وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عَلَانِیَتِهِ، وَ بُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ فِی کُلِّ حَالٍ». نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۱۹:

«حضرت صادق علیه السلام گفتند: حلال نیست فتوا دادن، برای کسی که خودش در هر حال از روی صفا و پاکی سرّش و از روی اخلاص در عملش و اخلاص در کارهای آشکارش و از روی برهان و حجّتی از جانب پروردگارش، مسائل را از خدا نمی پرسد و از او استفتاء نمی نماید.»

^۱ . صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۴۲؛ الطرائف، ج ۱، ص ۱۹۲ (با قدری اختلاف):

«عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: "إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ

ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ، وَ إِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ».

ادّله‌ای که استنباط می‌کند و عقل در اینجا حجّت دارد و ملاکات برای جزم خود را همین ملاکاتی است که می‌بیند، لذا برای خودش حجّت است. اما اگر بخواهد برای دیگران بیان کند یعنی درواقع مسئول برای دین دیگران شود و مسئول برای رقبه دیگران شود، این یک مسئله بالاتر از این را می‌طلبد. تلمیذ: همین‌جا در سیره ائمه علیهم‌السّلام می‌بینیم که مثلاً به یونس بن عبدالرحمن می‌فرمایند که تو در مسجد بنشین و به مردم بگو! این مقام افتاء است، مقام اجتهاد صرف نیست!

استاد: شاید یونس قابلیت برای این کار را داشته است.

تلمیذ: یا مواردی بوده است که حضرت می‌فرمایند که من دوست دارم مثل شماها را ببینم که بنشینند و فتوا بدهند و مردم هم عمل کنند.

استاد: اینها افرادی بودند که با امام حشر و نشر داشتند.

تلمیذ: یعنی آیا نسبت به افراد خاصی است؟

استاد: بله.

تلمیذ: یا افرادی که درس خوانده‌اند؟

استاد: نه خیر، نه خیر!

تلمیذ: آن مطلبی که آقا می‌فرمایند: «باید اسفار اربعه‌اش را طی کرده باشد» که برای اینها مسلّم نبوده است!

استاد: یا امام علیه‌السّلام نظر خاصی روی اینها دارند یا امام از خودشان القاء می‌کنند یا اینکه ممکن است افراد خاصی نباشند و امام از باب ناچاری به یونس می‌فرماید که این کار را انجام بده و خودش نقائص را ترمیم می‌کند. قبول می‌کند و به‌عهده می‌گیرد. شاید اگر من باشم به یونس چنین حرفی را نزنم اما امام است و خودش هم برعهده می‌گیرد.

تلمیذ: شما فرق بین مجتهد و مفتی را فرمودید و قائل به این فرق هستید. چه فرقی می‌کند درحالی‌که ملاکی که در افتاء هست، همان ملاک در اجتهاد هم هست؟!

فرق افتاء با اجتهاد

استاد: نه، افتاء یعنی به ذمه گرفتن دین مردم. در اجتهاد، ممکن است مسئله برای خود انسان روشن باشد و انسان از باب ناچاری یا از باب ادله‌ای که در

دست دارد، به یک مطلب برسد؛ اما خیلی فرق دارد با اینکه مسئولیت دیگری را برعهده بگیرد! یک وقت خودتان کاری را انجام می‌دهید و یک وقت از کنار خیابان به یک نفر می‌گویید که من هدایت کنم؛ آن وقت آنچه برای خودتان هست به او می‌گویید، خیلی فرق دارد!

تلمیذ: مشکل همین جا است. عرض بنده این است که اگر این مسئله مقطوع است یعنی اگر قطع دارد، تبعیت از آن ذاتی است.

استاد: نه، ممکن است که مقطوع هم نباشد، این مسائل در ضروریات نیست. عمده در غیر ضروریات است نه در احکام. در آن مسائلی که به جنبه‌های مصالح کلی مربوط می‌شود مثلاً مسائل ولایی و حکومتی و از این قبیل، اصلاً طهارت و نجاست چنین قابل احتمال نیست که حالا کسی به آن فتوا بدهد یا ندهد.

تلمیذ: یعنی به جایی بر نمی‌خورد؟!

استاد: بله، چیز خاصی نیست، مهم نیست.

تلمیذ: پس مشکل فقط در مسائل حکومتی و از

این قبیل است.

استاد: بله.

تلمیذ: یعنی در این موارد ظهور پیدا می کند؟

استاد: بله، در این مسائل اجتهاد کافی نیست.

یعنی مسائلی که ممکن است اصلاً به مصالح کلی و

سعادت و شقاوت یک فرد ارتباط داشته باشد. اما

حالا مثلاً سبحان الله را سه تا بگویید یا دو تا بگویید یا

مثلاً متنجّس اول منجّس است یا دوّم و امثال ذلک،

اینها چیزی نیست و متعارف است. انسان این را از

لسان روایات می فهمد. یک وقت روایات در یک

قضایا و مسائلی هستند مثل مسائل دم و عرض و

ناموس، و یک وقت هم در مسائلی هستند که انسان

می فهمد که اصلاً خود حضرات نسبت به این قضایا

قائل به تسامح شده اند و اصلاً اعتنا نکرده اند. مثلاً

امام علیه السّلام به بیت الخلاء می رود، آب به دامنش

می پاشد که اگر ترشح کرد بگوید که آب بوده است،^۱

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، تِمَّةُ کتابِ الطَّهارةِ أبوابُ النِّجاساتِ و الأوانی، باب ۳، ص ۵۵۶ (با قدری اختلاف):

«فَقَهُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَرَوِي أَنَّ قَلِيلَ الْبَوْلِ وَ الْغَائِطِ وَ الْجَنَابَةِ وَ كَثِيرَهَا سَوَاءٌ لَا بُدَّ مِنْ غَسْلِهِ إِذَا عَلِمَ بِهِ فَإِذَا لَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَصَابُهُ أَمْ لَمْ يَصِيبْهُ رَشَّ عَلَى مَوْضِعِ الشَّكِّ الْمَاءَ فَإِنْ تَيَقَّنَ أَنَّ فِي ثَوْبِهِ نَجَاسَةً وَ لَمْ يَعْلَمْ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ عَلَى الثَّوْبِ غَسَلَ كُلَّهُ.»

اصلاً معلوم است که این قدر خود ائمه علیهم السّلام
قائل به تسامح و اغماض و... هستند. حالا اگر آدم
فتوا بدهد که متنجّس اول منجّس است یا نیست،
به جایی بر نمی خورد. برای مردم سهل هم بگیرد بهتر
است و بیشتر خوششان می آید.

تلمیذ: آن وقت آیا ائمه مجبور بودند که این کار
را در مقام تقیه بفرمایند و یا دلیل بر آن داشتند؟
استاد: ما باید این را بفهمیم.

تلمیذ: یعنی شناخت...
استاد: ما باید بدانیم که منظورشان چیست.
تلمیذ: این که باعث حرج می شود و از شریعت
سهل و سَمَحَه در می آید!
استاد: نه.

تلمیذ: مگر اینکه ما بگوییم آنها دلیل بر این (کار)
داشته اند.

استاد: کارِ شریعت سهله و سَمَحَه، در ارتباط با
مقلدین است؛ مقلد باید در سهولت باشد. اما چه
کسی می گوید که مجتهد کارش به همین آسانی
است؟! این طور نیست که مجتهد هر فتوایی را که

بخواهد بدهد! هر برائتی را که بخواهد جاری کند!
هر قاعده حلی را که بخواهد بگوید! بله، وقتی که
قاعده حل را تنقیح کردیم، این شریعت نسبت به
مقلدین، شریعت سهله و سمحه است.

یک دفعه مرحوم آخوند در منبر به علماء گفته
بود که أيها الناس، بدانید که الآن فقط مطالعه و
تفحص وسائل الشیعه برای استنباط احکام شرع کافی
نیست بلکه حتماً باید مستدرک را هم مدنظر قرار
دهید. آقای بروجردی مطلب دیگری علاوه بر
مطلب ایشان فرمود که وسائل، مستدرک، کتب فقهی
و حدیثی شیعه برای استنباط کافی نیست بلکه باید
فقه اهل تسنن را هم ببینید.^۱

لزوم مطالعه کتب فقه اهل سنت

این مطالب جای تأمل دارد که همه فقه اهل تسنن
باطل نیست؛ نمی‌توانیم بگوییم که صددرصد باطل
است. خیلی از مسائل وجود دارند که به دست شیعه
نرسیده‌اند، روایت بوده، سنت پیغمبر صلی الله علیه

^۱. چشم و چراغ مرجعیت، باب اهمیت به روایات اهل سنت، ص ۲۵۳ و ۲۵۴.

و آله و سلّم بوده، فقه آن زمان بوده است که انسان باید اینها را از کتب آنها بیابد.

تلمیذ: آقای بروجردی از این باب نمی گفت. از این باب که آن زمان احکامی بوده است که از ما فوت شده است و در آنجا [منابع اهل تسنّن] هست، ایشان از باب قرینه می گفت.

استاد: ایشان فقط به خاطر توجه به مسائل تقیّه و غیر تقیّه نمی گفتند، ایشان می گفتند که دلیل ندارد که همه مطالب اهل سنت خلاف باشد.

تلمیذ: فقه شیعه را حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت می دانستند.

استاد: بله.

تلمیذ: این طور که حضرت عالی می فرمایید، کل تاریخ را هم ذره ذره کرده اند؛ قرائن حالیه و غیره!

معنای فقه

استاد: بله، تاریخ یعنی همین، فقه یعنی همین، فقه یعنی فهم عرفی، فقه یعنی قرائن و شواهدی که در هنگام نزول شرع و یا در استمرار و بقاء آن شرع مورد توجه افراد بوده است.

هشت سال پیش یک روز مرحوم آقا - رضوان
الله تعالیٰ علیه - من را صدا کردند و یک کتاب در
دستشان بود که از نویسنده‌های مصری بود،
فرمودند: «این را ببین!» بعد در آن کتاب یک حکایت
بود که یک روز خلیفه هارون الرشید با فضل بن
یحیی برمکی و عده‌ای به شکار رفته بودند و فضل
از هارون و بقیه جدا می‌افتد و جداگانه به دنبال شکار
به راهی می‌رود تا اینکه به خیمه‌ای می‌رسد و او
چون تشنه بود می‌ایستد تا آبی بگیرد و بخورد. او
نگاه می‌کند و می‌بیند که در دست فضل یک تار
است، تار را از او می‌گیرد و می‌شکند. فضل می‌گوید
که چرا شکستی؟! او می‌گوید که این آلت حرام
است، در دست تو چه می‌کند؟! خلاصه، بین آنها
دعوا می‌شود و نزد هارون می‌آیند. هارون می‌گوید
که چرا این تار را شکستی؟! این برای خودش است.
او می‌گوید که من نهی از منکر کردم و چون دیدم که
این آلت موسیقی و حرام است، شکستم.^۱ اگر آن
موقع فهم عرفی این بود که از این آلات می‌توان دو

^۱ . مصدر در حال بررسی

استفاده کرد، استفاده محله و استفاده محرمه، هارون می گفت که لعل اینکه استفاده محله کند، برای چه شکستی؟! حالا که نگفت معلوم می شود که این استفاده محله و محرمه، حرف های ساختگی امروزی است!

تلمیذ: شما قبول دارید که یک سری منافع محله الآن برای بعضی از اشیاء پیدا شده است. نمی توانیم اینجا به عنوان استصحاب قهقری بگوییم که آن موقع نبوده است.

استاد: ببینید می توانیم برای شراب هم استفاده محله درست کنیم حتی به عنوان دارو و غیره، ولی صحبت در این است که آیا فرد در آنجا استفاده دارو می کرد؟!

تلمیذ: آن موقع مصداق نداشته است.

استاد: اصلاً آن زمان نبوده است، پس مطلب این است. پس نگویند که در آن زمان هم همین بوده است، بلکه اصلاً آن زمان اصلش برای حرام بوده است و روایت هم برای آن آمده است! الآن استفاده

حلالش چه چیز است؟ این طنپک^۱ و تار و غیره که
الآن می‌زنند همان موقع هم وجود داشته‌اند، پس
مجلس غناء و غیر غناء نداریم، یک غناء بیشتر
نداریم که آن هم حرام است!

اهمیت مطالعه تاریخ و تأثیر آن در عوض

کردن فهم انسان

آن وقت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - به
من این را فرمودند که ببین این حکایت در این کتاب
که یک حکایت تاریخی است، اصلاً فهم انسان را
نسبت به مسائل عوض می‌کند. این مسئله خیلی مهم
است! تاریخ خیلی مهم است! مطالعه وضع مردم،
اقتصاد مردم در آن موقع، نحوه معاملاتشان، نحوه داد
و ستدشان، عنایتی که آنها به متاع خود داشته‌اند،
مخصوصاً در باب دیات، زکوات، خمس، اینها
مسائل مهمی هستند! مطالعه احوالات اهل آن زمان
مهم است! حالا یک مثال برای شما بیان می‌کنم:

زکات در نه چیز است؛ نقدین، اغنام ثلاثه، غلات

^۱. لغت‌نامه دهخدا: «دهلی باشد دم دراز که آن را از چوب و گاهی از سفال
نیز سازند و بازیگران و سرآوازه خوانان در زیر بغل گرفته نوازند و خوانند.»

اربعه (گندم، جو، کشمش و خرما) که نه تا می شود. الآن می گویند که منظور از غلات اربعه، ارزاق عمومی است؛ لذا به اشیاء دیگر هم زکات تعلق می گیرد، مثلاً به برنج و امثال ذلک هم زکات تعلق می گیرد. مشکلی که در اینجا هست این است که این روایاتی که در باب غلات اربعه داریم از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم تا زمان امام حسن عسگری و امام زمان علیهما السّلام و هفتاد و پنج سال در زمان غیبت بوده اند، در جایی نداریم که بفرمایند: به چیزهای دیگر هم زکات تعلق می گیرد! البته به عدس و ... داریم اما از باب استحباب، نه به عنوان وجوب.^۱

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، أبواب ما تجب فیهِ الزّکاة و ما تُستحب فیهِ، ص ۴۰، ح ۳:

«عن أبي مریم عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

سألته عن الحرث، ما يزكى منه؟ فقال: **”البرّ والشّعير و الذّرة و الأرز و السلت و العدس، كلّ هذا ممّا يزكى، و قال: كلّ ما كيل بالصّاع فبلغ الأوساق فعليه الزّكاة“.**»

؛ همان، ح ۴:

تمام این روایات از زمان پیغمبر و دوستان و
پنجاه و هفت سال در زمان ائمه، به همین کیفیت بود
و تا آخر هم همین طور بود و هیچ وقت عوض نشد؛
در حالی که اسلام گسترش پیدا کرد. فرض می‌کنیم
که در مکه و مدینه و اطراف آن برنج نبوده است اما
در زمان عمر وقتی که اسلام گسترش پیدا کرد و به
ایران و نواحی شمال و مازندران و خیلی از نواحی ای
که مردم برنج می‌خوردند رسید، چرا در آن موقع
روایات مربوط به زکات عوض نشدند؟! اتفاقاً در
باب زکات فطره از امام حسن عسکری علیه‌السلام
روایت وجود دارد که وقتی قوت غالب هر طائفه و
ملّتی و بلدی را بیان می‌کنند، به طبرستان که می‌رسند
می‌فرمایند که چون قوت غالب آنها برنج است، باید
زکاتشان برنج باشد.^۱ چطور این مسئله در مورد

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْحَرْثِ مَا

يَزَكِّي مِنْهَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْبُرُّ وَ الشَّعِيرُ وَ

الذُّرَّةُ وَ الدُّخْنُ وَ الْأَرُزُّ وَ السَّلْتُ وَ الْعَدَسُ وَ

السِّمْسِمُ كُلُّ هَذَا يَزَكِّي وَ أَشْبَاهُهُ.»

۱. وسائل الشيعة، ج ۶، ابواب زكاة الفطرة، ص ۲۳۸، ح ۲:

اطلاع بر وضع آن زمان و وضع اقتصادی‌شان به انسان در فهم روایات خیلی کمک می‌کند. طرف همین‌طور به یک روایت راجع به رزق نگاه می‌کند و بعد بدون توجه به چیز دیگری به همه چیز گسترش می‌دهد! فتوا دادن آسان نیست! الآن که دیگر... !

شخصی پیش ما آمده بود و می‌گفت که مادرزن من یک زمین دارد و دو دختر دارد که می‌خواهد

«عن إبراهيم بن محمد الهمداني: اِخْتَلَفَتْ الرّواياتُ في الفطرة، فكتبْتُ إلى أبي الحسن صاحبِ العسْكِ عليه السّلام أسأله عن ذلك فكتب: «أَنَّ الفِطْرَةَ صَاعٌ مِنْ قُوتِ بَلَدِكَ عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ وَ الْيَمَنِ، وَ الطَّائِفِ وَ أَطْرَافِ الشَّامِ وَ الْيَمَامَةِ وَ الْبَحْرَيْنِ، وَ الْعِرَاقَيْنِ وَ فَارِسَ وَ الْأَهْوَازِ وَ كَرْمَانَ تَمَرٌ وَ عَلَى أَهْلِ أَوْسَاطِ الشَّامِ زَبِيبٌ وَ عَلَى أَهْلِ الْجَزِيرَةِ وَ الْمَوْصِلِ وَ الْجِبَالِ كُلِّهَا بُرٌّ أَوْ شَعِيرٌ وَ عَلَى أَهْلِ طَبْرِسْتَانَ الْأَرَزُّ وَ عَلَى أَهْلِ خِرَاسَانَ الْبُرُّ إِلَّا أَهْلَ مَرَوْ وَ الرِّى فَعَلَيْهِمُ الزَّيْبُ وَ عَلَى أَهْلِ مِصْرَ الْبُرُّ وَ مَنْ سِوَى ذَلِكَ فَعَلَيْهِمْ مَا غَلَبَ قُوتُهُمْ وَ مَنْ سَكَنَ الْبَوَادِي مِنَ الْأَعْرَابِ، فَعَلَيْهِمُ الْأَقِطُ وَ الْفِطْرَةُ عَلَيْكَ وَ عَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ» الحديث.

برای آنها جهیزیه بگیرد. یا باید این زمین را بفروشد
و به مکه برود یا برای دوتا دخترش جهیزیه بگیرد،
چه کار کند؟! گفتم: مکه واجب نیست باید برای
دخترهایش جهیزیه بگیرد. بعداً پیش شخص
دیگری رفت و حالا اسم نمی‌برم، گفته بود: «نه، باید
به مکه برود، خدا بزرگ است!» تو غلط می‌کنی فتوا
می‌دهی! خدا بزرگ است یعنی چه؟! مسئله وجوب
و حرمت است! این مزخرفات چیست؟! حالا طرف
کسی است که مطالب عروۃ را نمی‌فهمد! یعنی اگر
عروۃ را جلوی او بگذارند نمی‌فهمد! اگر فهمید من
از او تقلید می‌کنم! اگر یک فرع از عروۃ را بدون غلط
برای من معنا کرد، من از او تقلید می‌کنم! به‌به! دین
شیخ طوسی، شیخ مفید و شیخ مرتضی چه بر سرش
آمد؟! می‌گوید: به مکه برود، خدا بزرگ است!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد